

ماهیت طبقاتی رژیم

تراب ثالث

ترجمه: رامین جوان

ماهیت واقعی رژیم کنونی در جمهوری اسلامی ایران که از انقلاب 1979 علیه شاه تا کنون برسر قدرت بوده است، همچنان بسیاری از ناظران را سردرگم کرده است. ماهیت این سردرگمی به ویژه در این واقعیت نهفته است که این نظامی پس-انقلابی بود. برداشت مشترک و رایج "مرحله گرایان" که از آن دچار مشکلات بسیاری در چپ ضد امپریالیست بوده ایم، ایشان را بر این کشف سترگ می دارد که هر آن چه پس از شاه آمده به ناچار گامی در راستایی درست است. انگارد تاریخ بشری هیچ واپس گرایی نمی تواند باشد. انگار بارها و بارها ندیده ایم که اگر انقلابی تمام راه را طی نکند، به گذشته ای تاریکتر فرومی غلند.

بنابراین بدبختانه حتی پس از تقریباً سی سال از این سلطه بی رحمانه، همچنان با این استدلال روبه روییم که نظام ایران، ماهیت اش هر چه باشد و با تمام سرکوب گری نفرت بارش، با این همه از منن انقلابی در برابر دیکتاتوری شاه برآمد، دیکتاتوری که ایران را به مستعمره امپریالیسم آمریکا از هر نظر مگر در نام بدل کرده بود. این "منطق" سپس در خدمت القای حال هوای خاصی برای پیشرفته بودن رژیم قرار می گیرد که برای هر ناظری با کمترین آگاهی سیاسی، چیزی نیست مگر نوعی دین سالاری فاشیستی که مدافع نظامی سرمایه داری است حتی محافظه کارتر و واپس گراتر از آنچه جایش را گرفت. از 1979، توجیه گران این نظام همواره بدین ترفندهای ساده لوحانه برای سرپوش گذاشتن بر ماهیت این دیکتاتوری وحشیانه سرمایه داری واپس گرا دست زده اند.

پس از 1979، چپ ایران از هم گسیخته شد. بخش استالینیستی و متمایل به شوروی، حزب توده و متحدانش از جمله فداییان اکثریت، تقریباً تمامی جریانات متمایل به پکن و حتی بخشهایی از بین الملل چهارم تروتسکیست، برای توجیه همکاری شان با این نظام "پسا انقلابی" و "ضد امپریالیست"، به ویژه پس از اشغال سفارت آمریکا در تهران و گروگانگیری، دقیقاً از همین استدلالات بهره می گرفتند. این موضع در نهایت آن ها را به توجیه فعال و حتی همکاری در سرکوب و اعدام مخالفان چپ رژیم سوق داد. تا آن که چنان که انتظار می رفت، سرکوب دامن خود ایشان را هم گرفت. اکنون، با تهدید حمله نظامی دیگری در خاورمیانه به سرکردگی آمریکا، حامیان "پسا استالینیست" این نظام بار دیگر مارا به دفاع از دستاوردهای ضد امپریالیستی انقلاب ایران که در حزب الله آیت الله خامنه ای تجسم یافته فراموش خوانند. در آن زمان می گفتند تنها گزینه واقعی میان شاه هوادار آمریکا و یا خمینی ضد غرب است، اکنون هم پیشنهاد بهتری مگر بوش یا احمدی نژاد ندارند. تقریباً پس از سی سال سرکوبگری این رژیم، هنوز "دانشگاهیان" مارکسیستی غربی ما لفاظی های ضد آمریکایی این نظام را جدی می دانند و اصرار دارند که در برابر امپریالیسم آمریکا باید به هر بهایی از آن دفاع گردد

آنچه این مدافعان از تذکرش غافل هستند این است که به، این نظام در واقع برآمده از انقلاب است، اما در نقش یک **ضدانقلاب** که آن را شکست داد. این رژیمی است که در مصدر اصلی قدرتش ائتلافی از نیروهای بورژوازی نشسته اند که با تثبیت نظام سرمایه داری "جدیدی" مرتجع تر و مستبدتر از سلفش

جنبش توده ای ستمدیدگان علیه شاه را درهم کوبیدند. دقیقاً همان نیرویی که اکنون در پیش چشمان کل جهان در اشغال افغانستان و عراق با همان رییس جمهور بوش که بهترین تلاش خودش رامی کند که همه جامعه ایران را به دوران قرون وسطی باز گرداند، همکاری میکند. به بهانه خطر جنگ، در ایران اعتراضات کارگران سرکوب می گردد و حامیان شان به همکاری با "انقلاب مخملی" برنامه ریزی شده در غرب متهم هستند، درحالی که بیرون از ایران توجیه گران رژیم به ما می گویند باید از انتقاد آن خودداری کنیم چرا که تنها نیروی واقعی مقاوم در برابر امپریالیسم آمریکا است.

ضد انقلاب

دوباره تأکید کنیم، بدیهی است که هر تحلیلی از رژیم حاکم در ایران باید از این واقعیت آغاز کند که این نظام به اصطلاح پسا انقلابی صرفاً نوعی ضد انقلاب بود که هم از شرشاه خلاص شد و هم انقلاب را از میان برداشت. امروزه این دیگر مستند است که تا اواسط سال ۱۹۷۸ قدرت های اصلی در سطوح بالای محافل بورژوایی ایران و جهان، به توافقی ساده با خمینی رسیده بودند و نقداً امر تغییر رژیم شاه از بالا را به اجرا گذاشته بودند. این سازش به زبان ساده چنین بود: تو(خمینی) از شرانقلاب خلاص می شوی و ما (آمریکا) از شرشاه! همان گونه که خاطرات رییس جمهور کارتر نشان میدهد، تنها موضوع مورد اختلاف، میزان دخالت مستقیم آخوندها در حکومت جدید بود. دقیقاً مذاکره کنندگان آمریکایی بر سر ماهیت حکومت تازه عراق و میزان نظارت مستقیم آخوندها، باهمین مسئله روبه روشدند. رئیس جمهور کارتر مدعی است از آخوندها فریب خورد، اما راست اش این بود که گزینه دیگری نداشت. خلفش نیز امروز در عراق گزینه دیگری ندارد. در آن زمان بر سر شکلی به اصطلاح هم اسلامی و هم "دموکراتیک" موافقت شد و در عراق نیز امروزه همین در دست انجام است. در آن زمان مانند امروز، این تنها سازشی بود که می توانست دولت بورژوایی را از انهدام کامل نجات دهد. بدین ترتیب، جناح بورژوایی به اصطلاح مدرن، صنعتی و هوادار غرب پیرامون شاه و ادار شد قدرت را به جناح بورژوازی تجاری واپس گرای اسلامی به رهبری روحانیت شیعه بدهد. اما به قول ایرانیان، که کارتر هم در تجربه دریافت، از آخوندها نمی توان چیزی را پس گرفت.

فراموش نکنیم، با توجه به میزان دخالت گری توده ها، انقلاب ۱۹۷۹ ایران یکی از مهمترین انقلاب های قرن بیستم بود. در چهار ماهی که به قیام در فوریه ۱۹۷۹ انجامید، بیش از ۴ میلیون کارگر در اعتصاب عمومی بودند. کمیته های اعتصاب در همه جا بطور خودجوش پدیدار شده بودند و کمیته های محلات بیشتر مناطق شهری را در اختیار داشتند. در شب قیام، تنها در تهران برآورد شده است که بیش از ۳۰۰۰۰ از اسلحه خانه های ارتش مصادره و در میان مردم توزیع شد. جای شگفتی ندارد که ضدانقلابی که آن را شکست داد نیز یکی از بی رحمانه ترین ضدانقلاب های تاریخ معاصر بود. شاه مخلوع را به درستی "قصاب خاورمیانه" لقب داده بودند. در ۴۰ سال حکومتش حدود ۵۰۰ زندانی سیاسی اعدام شدند. اما، در رژیم اسلامی تنها در ۱۰ سال نخست، در محافظه کارانه ترین برآورد، بیش از ۲۰۰۰۰ زندانی سیاسی را اعدام کرده بودند، همه از رهبران و فعالین انقلاب ۱۹۷۹.

نتایج تاریخی این ضد انقلاب برای همه ما از بدیهیات است. اگر در دهه آخر حکومت شاه، حدود ۱۰۰ خانواده از قدرت دولتی برای در انحصار گرفتن کل اقتصاد ایران بهره می بردند، اکنون کمتر از ۶۰ خانواده همان را میکنند. اگر شاه دست کم به اتحادیه های زرد کارگری اجازه فعالیت در قلمرو شاهنشاهی میداد، این نظام به هیچ گونه نمایندگی کارگری حتی از نوع سه جانبه سازمان جهانی کار

رضایت نمی دهد. تنها انجمن های اسلامی تحت نظارت مسجد یا گروه شبه نظامی اسلامی محلی اجازه دارند؛ حتی این ها نیز تا آنجا مجازند که به مثابه زانده های بازوی سرکوبگر دولت در محیط کار عمل کنند. اکنون بطور رسمی اکثریت مردم در ایران زیر خط فقر هستند. این کشور غنی از منابع طبیعی است که درآمدش را از داد و ستد خارجی به چهار برابر در 10 سال گذشته افزایش یافته است. با بیش از 10 میلیون بیکار، دستمزدها چنان سقوط کرده که کسانی که کار بیابند باید بیش از یک کار برای گذراندن زندگی داشته باشند. فروش کلیه یا کل بدن اکنون بزرگترین منبع درآمد برای طبقه فقیر شهری است. هم اکنون، دهها هزار کارگر وجود دارند که دستمزدشان بیش از یک سال است که پرداخت نشده است.

هیچ گونه حمایت قانونی برای تقریباً 85 درصد نیروی کار شاغل در کارگاه های کوچک وجود ندارد. نرخ خودکشی میان طبقه کارگر ایران اکنون بیش از انگلستان در دوره انقلاب صنعتی است. حتی فهرستی ساده از همه فجایع ارتكابی این "رژیم اسلامی" جدید سربسته چندین جلد می زند.

و اما برای موضع ضدامپریالیستی رژیم تنها کافی است بگوییم پدر رئیس جمهور کنونی آمریکا بهتر از هرکسی می داند که تمامی این داد و غال چیزی بیش از فریب کاری و ظاهر سازی نیست. در دوره ریاست جمهوری ریگان، رژیم اسلامی ذره ای تردید به خود راه نداد که از طریق جرج بوش پدر با امپریالیسم آمریکا و اسرائیل وارد معامله گردد. لفاظی های تکراری ضدتروریستی را در رسانه های بین المللی فراموش کنید: هرکسی می داند آمریکا بدون پشتیبانی ایران نمی توانست به افغانستان و عراق حمله کند و در آنجا تا این لحظه بماند. همان پاسدارانی که حکومت آمریکا اکنون برچسب تروریست بر ایشان می زند، با نمایندگان رسمی آمریکا دور یک میز نشستند و درباره نحوه پشتیبانی ایران در حمله به عراق مذاکره کردند. جرج بوش می تواند ایران را برای شکست اش در عراق سرزنش کند، درحالی که نظام ایران می تواند آمریکارا مسئول شکست نظام اش قلمداد کند. تنها مشاهده کنید بحران اتمی چگونه به رژیم کمک کرده است که پس از همکاری آشکارش با امپریالیسم آمریکا در اشغال دو کشور همسایه دوباره موقعیت اش را در "جهان اسلام" به دست آورد. از سوی دیگر امپریالیسم آمریکا نیز به واسطه همین رژیم نه تنها اشغال نظامی کل منطقه را توجیه می کند که حضور و تهدید خود را پر رنگ تر نیز می سازن. و البته، مرتب نیز قراردادهای سودآور اسلحه باکشورهای منطقه بسته میشود.

تاریخچه ضد انقلاب

اما حتی این واقعیت های سخت هم مشکل را برای توجیه گران رژیم حل نمی کند. ویژگی خاص انقلاب ایران در این است که نیروی پشت همین رژیم شبه فاشیستی در متن خود این انقلاب مشارکت داشت. حتی میتوان گفت عاقبت رهبری این انقلاب را به دست گرفت. هم اکنون، نیروهای مشابه در خاورمیانه نیز مدعی رهبری جنبش ضد صهیونیستی هستند. اما چگونه؟ چرا ضدانقلاب باید انقلابی را رهبری کند که خود بعداً سرکوب خواهد کرد؟

البته پاسخ بدیهی آن است که برای کنترل جنبش توده ای می باید رهبری آن را در دست می گرفتند. با هدایت خشم توده ها نسبت به امپریالیسم آمریکا و طبقه سرمایه دار پیرامون شاه به بن بست کورو واپسگرای ایدئولوژی ضدغربی و ضدالحادی، در واقع ماهیت طبقاتی حقیقی خودشان را از توده ها پنهان کردند. اما دلیل حقیقی این تناقض آشکار در ویژگی خاص طبقه حاکم در ایران و در تحولاتی نهفته است که انقلاب سفید شاه به بار آورد.

می توان گفت شورش های تهیدستان شهری در 1976 و رویارویی های بسیار ایشان با نیروهای نظامی نخستین نشانه های آغاز بحران انقلاب در ایران بود. از ویژگی های انقلاب ایران که آن را از هر انقلاب دیگری متمایز میکند یکی این است که کمتر از یک سال پس از این نشانه های نخستین، در 1977، در کنار و در تمایز با جنبش توده ای انقلابی پیشروی کارگران، روستاییان تهیدست، حلبی آباد نشینان شهرها، دانشجویان، زنان جوان و بخش های عمده ای از ملیت های ستمدیده، که همگی به نوعی خواستار عدالت، آزادی و استقلال بودند، جنبش سازمان یافته توده ای دیگری ظهور کرد که "اسلامی" بود و توسط جناحی از سلسله مراتب روحانیت شیعه در ائتلاف با گروهی از بازاریان منتفذ هدایت می شد. این جبهه متشکل از ائتلافی نامنجم از جریانات بورژوازی مذهبی بود که از گرایش های لیبرال تا تا بنیادگرای اسلامی را در بر می گرفت. این جبهه از حمایت توده ای بخشهای سنتی خرده بورژوازی پر شمار روستایی و شهری برخوردار بود و از طریق شبکه های مذهبی گوناگون و بنیادهای خیریه ای که اغلب با مساجد محلات ارتباط داشتند، می توانست تهیدستان شهری ولومین پرولتاریا را نیز بسیج کند.

خیلی زود این نیروی دوم ثابت کرد از توده های انقلابی قدرتمند تر است. توده ها سازماندهی و رهبری نداشتند، در حالی که این اتحاد مقدس هم سازماندهی گسترده ای داشت و هم از امکانات مالی بسیاری برخوردار بود. همچنین در برابر نظام شاه سازش ناپذیر بود. بخت تاریخی دستیابی دوباره به موقعیت از دست رفته در حکومت را برای این جناح فراهم کرده بود و به هیچ سازشی تن نمیداد. این سازش ناپذیری نزد توده ها به منزله نوعی رادیکالیسم جلوه میکرد. البته آخوندها نیز با قول دادن بهشت روی زمین بدین تصور دامن میزدند. قرار بود پول نفت به تساوی تقسیم گردد، گاز و برق برای تهیدستان رایگان باشد، حلبی آبادها برچیده شوند و جای آن را خانه های ارزان برای همه بگیرد و بیکاری دیگر به گذشته تعلق داشته باشد. البته آخوندها در اینگونه عوام فریبی ها کارکشته روزگارند. و از همه اینها گذشته، تعریف و تمجید تمام سایه روشن های استالینیسیم و بورژواناسیونالیسم نیز این رهبری را به اوج آسمانها رساند. بزودی این جناح رهبری جنبش توده ای انقلابی را نیز در دست گرفت.

در واقع، اگر این رهبری راه خود را در پیش گرفته بود، اصلاً قیامی در کار نمی بود. این جناح شورای مخفی انقلاب اسلامی را از پیش تاسیس کرده بود که با موفقیت انتقال قدرت از بالا را با اربابان آمریکایی شاه و نزارتش و نیروهای امنیتی شاهنشاهی معامله کرده بود. بسیاری از اعضای فعال این جناح که در زندانهای شاه بودند نقداً یک سال پیش از این قیام آزاد شده بودند. قیام تنها برای این راه افتاد که فرماندهان گارد شاهنشاهی برای این سازش آماده نبودند و با یگانهای خود راهی تهران شدند تا پادگانهای "شورشی" را در پایتخت درهم کوبند. درواکش بدین یورش، همافران نیروی هوایی اسلحه خانه ها را بر مردم گشودند و در نتیجه در عرض چند ساعت قیام مسلحانه شکل گرفت. ساعت ها پس از آغاز قیام، حامیان خمینی هنوز بر سر چهارراه های تهران ایستاده بودند و پلاکاردهایی با این عنوان در دست داشتند که به خانه برگردید، "امام هنوز دستور قیام نداده است!" توده های انقلابی در خیابانها تا نخستین ساعتهای صبح روز بعد همه پاسگاههای پلیس و خانه های امن ساواک و دیگر مجریان حاکمیت شاه را درهم کوبیده بودند. همین توده ها اما چند ساعت بعد همه مامورین دستگیر شده ساواک و رژیم شاه را به مساجد تحویل میدادند.

جناحی که صبح روز بعد قدرت را به دست گرفت، نه تنها دولت سرمایه داری را از نابودی تقریباً قطعی نجات داد، بلکه با افزودن تعداد زیادی ابزار جدید سرکوب به صورت گروه های نظامی و شبه نظامی نظیر سپاه پاسداران و بسیج قدرت و سلطه ارتجاع حاکم را تقویت کرد. بزودی، اینها جنبش توده ای را خلع سلاح کردند و درهم کوبیدند و همه گروههای سیاسی مخالف حاکمیت خود را متلاشی کردند. در آغاز این جناح با بخشهای لیبرال بورژوازی مخالف شاه همکاری کردند، اما همین که بنیان

قدرت خود را استحکام بخشیدند، همه جناح‌ها را از موضع قدرت کنار زدند و آشکارا نظام دین‌سالاری اسلامی را مستقر کردند. منظور رئیس‌جمهور کارتر از فریب‌آوندها این است. همین جناح همچنان در ایران حاکم است

تاریخچه ستیزه روحانیت و شاه

محتوای ارتجاعی این اپوزیسیون در برابر شاه زمانی آشکار می‌گردد که نگاهی به تاریخچه ستیزه شاه و روحانیت بیاندازیم. باروحنانیت آغاز کنیم. به لحاظ تاریخی، سلسله مراتب روحانیت شیعه بخش دیرینه استبداد دولتی سنتی در ایران در وجه تولید آسیایی بود. بنیان آن در صفویه (۱۷۲۲ - ۱۵۰۱) استحکام یافت که مذهب شیعه را مذهب رسمی امپراتوری خود اعلام کردند. نهاد روحانیت با سرنوشتی صفویه از هم نپاشید و با همه تحولات بسیار تا امروز پابرجا مانده است. از جمله امور دیگر، این نهاد به لحاظ سنتی نظام آموزشی و قضایی را در اختیار داشت، زمینداری وسیع و حتی منابع مالیاتی خاص خود را در اختیار داشت که توسط دارودسته‌های مسلح گردآورنده مالیات تحت فرمان آوندهای عمده اعمال می‌شد.

بنابراین در تمام دوره از هم گسیختگی وجه تولید آسیایی و گذار تدریجی از بالا به سرمایه‌داری، روحانیت از سازماندهی خاص خود برخوردار بود و جنبه فعال داشت. سلسله مراتب آن در حال رشد بود و حتی به ویژه در دوره‌های ضعف حکومت مرکزی قدرتمند می‌شد. در مواقعی چند در تاریخ ایران، سلسله مراتب دینی مانند "دولت در دولت" عمل کرده است. در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، جناحی قدرتمند در سلسله مراتب دینی به تدریج وارد سیاست شد و با اصلاحات بورژوازی در دولت مخالفت کرد. این افراد نیاکان ایدئولوژیک خمینی بودند. از جمله ایشان برخی از مرتجع‌ترین آوندها بودند. برخی آشکارا با امپریالیسم روس و انگلیس وابستگی داشتند. فراموش نکنید امپریالیسم انگلیس چنان برای نقش مرتجعانه این آوندها ارزش قائل بود که حتی در دهلی مدرسه‌ای تاسیس کرد تا ایشان را تربیت کند و به سراسر منطقه صادر کند.

این جناح بنیادگرا بر علیه مظفرالدین شاه (۱۹۰۷ - ۱۸۵۳) فعال شد و مخالفت پرسروصدایی علیه انقلاب مشروطه (۱۹۰۶ - ۱۹۰۵)، انقلاب "بورژوا|دموکراتیک" ایران، براه انداخت. شعار مشهورشان این بود: مشروطه نه! مشروطه اسلامی بله! مخالفت ایشان با انقلاب از دیدگاهی ارتجاعی بود، همانند 1979. آنان با ارتجاع حاکم مبارزه می‌کردند، چون بخشی از نظام قدیمی‌ای بودند که جایگزینی نظامی جدید، دنیوی‌تر با چهره‌ای بورژوازی آن را تهدید می‌کرد. روحانیت همانند کلیسای کاتولیک در سده‌های پانزدهم و شانزدهم دو جناح شد که هر کدام با نظام نوظهور سرمایه‌داری مخالفت یا مطابقت می‌کرد. برخی از آوندهاها از اصلاحات مشروطه پشتیبانی کردند، اما بنیادگرایان حاکمیتی حتی اسلامی‌تر می‌خواستند. چنان که انتظار می‌رود، امپریالیسم انگلیس در هر دو گروه کارگزارانی داشت.

بنابراین، نیاکان ایدئولوژیک خمینی در برابر کل مفهوم شهروندی و حق رای موضع گرفتند. اینان دموکراسی را توطئه غرب می‌دانستند که کافران برای نابودی اسلام طرح کرده بودند. هر چند پس از پیروزی مقدماتی انقلاب مشروطه، رهبران این جناح در برابر مجلس به دارآویخته شدند، شکست انقلاب در چند سال پس از آن بار دیگر جناح واپس‌گرا تر روحانیت را به بهای تضعیف مشروطه خواهان تقویت کرد. پیامد تاریخی بلافصل شکست انقلاب معامله‌ای پنهانی میان امپریالیست‌های روس و انگلیس برای تقسیم ایران به دو حوزه نفوذ در شمال و جنوب با منطقه‌ای بی‌طرف در مرکز بود.

پس از انقلاب 1917، منافع امپریالیسم انگلیس دولت-ملت متمرکزی ساخته شده از بالا را در ایران اقتضا میکرد که بتواند در برابر نفوذ بلشویسم بایستد. تثبیت رضاشاه و اصلاحات حکومتی جناح بنیادگرا را در تخاصم مستقیم با دولت قرار داد. این واقعیت که پسر او بدین گونه علنی توسط غرب به قدرت نشاندن شد و از قدرتش حفاظت شد، به این جناح مرتجع زندگی سیاسی تازه ای داد. این نیز که جناح پیشرو شیعه دیگر بطور کامل از میان رفته بود و بازماندگانش با ادغام در دولت غربی شده کاملاً به بدنامی کشیده شدند، سهم زیادی در این امر داشت. این دوره به بنیادگرایان توان کافی داد که به تدریج رهبری کل سلسله مراتب شیعه را تهدید کنند.

آخرین ضربه برای این نهاد وفادار به وجه تولید آسیایی "انقلاب سفید" شاه سابق در دهه 1960 بود. این اصلاحات نقش و موقعیت روحانیت را در جامعه ایران هر چه بیشتر به زوال کشاند. جناح مرتجع بقدری سروصدا کرد که رهبری سلسله مراتب شیعه نیز مجبور بود از آن پشتیبانی کند. بنابراین روحانیت عملاً در کل با این اصلاحات از در مخالفت درآمد. از جمله دیگر موارد، با اصلاحات ارضی شاه مخالفت کردند، زیرا خودشان یکی از بزرگترین زمینداران در ایران بودند. ایشان همچنین با اصلاحات انجمنهای ایالتی و ولایتی مخالفت کردند، زیرا این انجمنها به شدت پایگاه قدرت محلی ایشان را در استانها تضعیف می کرد. و در نهایت با حق رای به زنان مخالفت کردند. زیرا اقتدار ایدئولوژیک ایشان را زیر سؤال می کشید. شورش 1963 به رهبری خمینی بود. او پیش از این حتی پیش از کودتای سیا در 1953 که حکومت ملی مصدق راسرنگون کرد و شاه را بازگرداند، در محافل روحانیت شیعه چهره ای شناخته شده بود. خمینی با گروه های افراطی مذهبی که با "کافران غربی" مخالف بودند ارتباط داشت و رساله مشهورش را درباره ضرورت حکومت اسلامی منتشر کرده بود. اما چون سلسله مراتب شیعه به مصدق خیانت کرده و از کودتای سیا پشتیبانی کرده بودند، بنیادگرایان از شرم سکوت اختیار کردند و به پشت صحنه عقب نشینی کردند. انقلاب سفید به اینان این فرصت را داد تا به صحنه سیاسی بازگردند و موضع سلسله مراتب شیعه را به نفع خود تعبیر دهند.

بازرگانان بزرگ بازار بخش دوم این ائتلاف بودند که در 1979 قدرت را بدست گرفتند. اینان نیز بخشی از طبقه حاکم در بیش از صدسال گذشته بوده اند. در زمان انقلاب سفید، آن ها در اقتصاد ایران کنترل کامل داشتند. حتی لحظه ای گمان نکنید که اینان به نحوی از انحا معرف بورژوازی به اصطلاح "ملی" ایرانی بودند. از اینان کمپرادور تر در ایران نداشتیم. به لحاظ تاریخی اینان پیوند نزدیکی با سلسله مراتب روحانیت شیعه داشتند و از کودتای 1953 که جنبش توده ای برای ملی کردن نفت را شکست داد، فعالانه پشتیبانی کردند. این قشر از لحاظ سنتی موقعیتی انحصاری در اقتصاد ایران داشت که مدیون همکاری با امپریالیسم انگلیس از یکسو و در عین حال بهره گیری از اوباش و عوام پیرامون خود برای نابودی رقبا در صنایع داخلی از سوی دیگر بود. قدرت اقتصادی و شبکه ای اجتماعی توسعه یافته اش در سراسر ایران ایران چنان قدرتی به این لایه داده بود که در واقع به بزرگترین مانع در سر راه رشد سرمایه داری تبدیل شده بود. کل زندگی اقتصادی این قشر اما با پیشنهادی شاه تهدید می شد.

در اصل "انقلاب" شاه تلاشی بود برای گونه ای صنعتی شدن ایران بر اساس واردات کالاهای سرمایه ای خارجی و تولید کالاهای مصرفی برای بازار داخلی در همکاری با شرکت های خارجی. این برنامه بطور مستقیم با منافع بازرگانان بزرگ بازاری برخورد داشت. درست پیش از انقلاب سفید، دولت با وضع تعرفه های وارداتی برای اکثر کالاهای مصرفی قصد خود را آشکار کرده بود. گروه جدید سرمایه داران صنعتی که پیرامون دربار رشد یافته بودند، به تدریج بازاریان سنتی را از طبقه حاکم بیرون می راندند و چیرگی خود را بر اقتصاد ایران استقرار می بخشیدند. هر چند بازرگانان بازار هنوز ثروت و سرمایه بسیاری در دست داشتند، به شهروندان درجه دوم در دولت بورژوازی خود

بدل شده بودند. بنابراین نقش بانکداران جناح مرتجع درون سلسله مراتب روحانیت شیعه را بازی کردند.

بدین ترتیب در 1963، این ائتلاف مقدس بنیادگرایان و بازاری ها پشتیبانانشان را در برابر اصلاحات شاه بسیج کرد. این جنبش را شاه در هم کوبید و رهبرانش را (از جمله خمینی را) دستگیر کرد و به تبعید فرستاد. در واقع دستگیری خمینی جرعه ای برای اعتراضات توده ای بود. درسخرانی ای آتشین، اعلام کرده بود "نیت شوم" انقلاب سفید این است که ایران را به دست "جهودها، مسیحی ها و دشمنان اسلام بدهد." او شاه را "جهود کافر" نامید.

زمانی که در 1976، نخستین نشانه های بحران ساختاری سرمایه داری ایران پس از انقلاب سفید پدیدار شد، این ائتلاف بار دیگر وارد عمل شد. نوبت اش فرا رسیده بود. اینان بیش از هر کسی درباره انقلاب سفید هشدار داده بودند. شیوه صنعتی شدن بر اساس تکنولوژی وارداتی که رژیم شاه تشویق می کرد، به سرعت به مرزهای بازار ملی رسیده و کاملاً انحصاری شده بود. به همان شیوه که ایلخانیان مغول کل یک ایالت را به خدمتگذاران وفادار خود تیول می دادند، شاه پروانه انحصاری تولید کالاهای مصرفی را به اعوان و انصارش اعطا می کرد. فساد فراگیر و هزینه های زیربنایی بالا به معنی این بودند که کالاهایی را که تولید می کردند تنه‌اممکن بود در بازار داخلی، آن هم تحت اختیارات انحصاری بفروش برسانند. مردم روستاها که پیوندشان با زمین پس از اصلاحات ارضی گسسته شده بود، روز به روز با مشکلات بیشتری دریافتن کار در اقتصاد جدید روبه رو می گشتند. شتابی که با آن تولید کنندگان کوچک از وسائل تولید خود جدا می شدند، بسیار بیش از نرخ جذب شان در نیروی کار تازه بود. حلبی آبادهای بزرگی به تدریج پیرامون شهرهای بزرگ رشد می یافت و شکاف فقیر و غنی را بیشتر می کرد.

به دلیل نبود اپوزیسیون سازمان یافته دیگری در دوران دیکتاتوری شاه و در وضعیتی که جریان های بورژوازی ناسیونالیست زیر چتر جبهه ملی و چپ هوادار شوروی به رهبری حزب تود و رشکستگی خود را پیش از این در دهه 1950 به اثبات رسانده بودند، سلسله مراتب روحانیت شیعه با شبکه گسترده ای از مساجد، پشتیبانی مالی گسترده بازار و با پایگاه توده ای خودش در میان اوباش حلبی آبادها مناطق روستایی و بازار سنتی، خیلی زود رهبری جنبش اعتراض آمیز را در برابر شاه به دست گرفت و شعارها و آرمانهای خودش را در قالب درخواستهای مشروع انقلابی مردمی مطرح کرد.

بدین ترتیب سوگنامه انقلاب ایران اینجا نوشته شد که توده ها اغلب داوطلبانه این رهبری را پذیرفتند.

نتیجه گیری: بحران پایدار یا سرنگونی انقلابی

مارکس چه به درستی درباره عوام فریبی سوسیالیسم ارتجاعی فنودالی هشدار داد. در اینجا تنها جای "مسیحیت" را "اسلام" بگذارید: "هیچ چیز آسانتر از این نیست که به پارسایی مسیحی رنگی سوسیالیستی داد. آیا مسیحیت مالکیت خصوصی، ازدواج و دولت را به باد انتقاد نگرفته است؟ آیا به جای اینها نیکوکاری و فقر، عزوبت و کف نفس، زندگی راهبانه و مام کلیسا راموعظه نکرده است؟" از این دست تبلیغات دینی رهایی بخش دردوره شاه بسیار داشتیم. اما امروز جالب است که در ایران "اسلامی"، حتی این حرفها هم ممکن است به بهای زندگی آدمی تمام شود. در زمان سرنگونی شاه، روحانیت نه تنها این "تندروی" رامی پذیرفت، حتی مدعی بود که اصل این حرف ها از او است. اما اکنون که مجبور است از دولت بورژوایی و نئولیبرالیسم دفاع کند، آنها را الحادی می داند.

طبقه سرمایه دار، در سطح داخلی و بین المللی، این ضدانقلاب را برسمیت شناخت و از آن پس تا بدانجا که بدیل دیگری برای حراست از دولت بورژوایی ندارد، پشتیبانی اش کرد. همه نهادهای بین المللی

که هم اکنون تحت پوشش "دموکراسی برای خاورمیانه" در واقع برنامه های ماجراجویی نظامی امپریالیستی را تبلیغ می کنند، زمانی که همین نظام سرگرم کشتار انقلابیون و سرکوب طبقه کارگر در عرض بیست سال گذشته بود، حتی انگشت خود را بلند نکردند. حتی اگر بخش هایی از چپ همچنان مشکلاتی در بازشناسی ویژگی سرمایه دارانه این رژیم داشته باشند، خود سرمایه داران نشان داده اند درباره اعتبار ارتجاعی این رژیم تردیدی ندارند. مرتجع، مرتجع را خوب می شناسد. قراردادهای بزرگ بین المللی این رژیم به خوبی مستند شده است. اما این به هیچ وجه یک نظام سرمایه داری "متعارف" نیست.

در نظام عادی سرمایه داری، انتظار می رود دو سرمایه دار با میزان سرمایه مساوی به نرخ میانگین سود یکسانی نیز دست یابند. اما در جمهوری اسلامی ایران، ممکن است یکی سرش را از دست بدهد و دیگری ده برابر میانگین را بدون حتی به مخاطره انداختن سرمایه خودش به دست آورد! در دراز مدت، این نظام خودش را طبق نیازهای دولت بورژوازی ای که از آن پشتیبانی می کند، دگرگون خواهد ساخت. روحانیت به واقع خود را در این سالها تغییر نیز داده است و اکنون آشکارا تلاش دارد تا به دولت آمریکا ثابت کند تا زمانی که مسئله "تغییر نظام" در دستور کار نباشد، برای معامله آماده است. ممکن است به نظر متناقض برسد که یکی از کشورهایی که در آن سیاست مد روز نئو محافظه کاران آمریکایی با بیشترین شور و ولع در دست اجراست، در واقع ایران "اسلامی" است.

باند های مافیایی که صندوق ملی را میان خود تقسیم کرده اند و این هجوم عظیم سرمایه داری را رهبری می کنند، دودستی به قدرت به هر بهایی چسبیده اند. در واقع، بار دیگر ثابت شده است که ممکن نیست از آخوندها چیزی را پس بگیرد. سلسله مراتب روحانیت شیعه مانند خونتای پینوشه نیست که یک روز ممکن باشد دریابد تاریخ مصرفش گذشته است و باید جای خود را به شکلی متعارف از رژیم بورژوایی بدهد. پیش از این سه موج اصلاحات را از درون خود این رژیم دیده ایم که همگی در نهایت به سیلی ای بر چهره اصلاح گرانس انجامید.

طبیعی است منطق همه این اصلاحات سیاسی رژیم در ایران به ناچار از آخوندها می خواهند که از موضع قدرت خودکنار بکشند. همین که این منطق در هر جنبش اصلاحات واقعی آشکار می گردد، محافظه کاران واکنشی تازه سازمان می دهند. در واقع در ایران هم اکنون در حال گذراندن چنین مرحله ای هستیم. برخی به درستی استدلال کرده اند که انتخاب احمدی نژاد برای ریاست جمهوری بیشتر برای این بود که مانند چماقی برای کوبیدن اصلاح طلبان داخلی استفاده شود تا چالش با آمریکا. میان تهدیدهای اخیر بوش و آخرین موجهای سرکوب همه اپوزیسیون درون ایران مطابقت های

بی چون و چرایی وجود دارد که ممکن است این گمان را برانگیزد که اینان با تلفن نقشه های خود را با هم مرور می کنند.

تا زمانی که این سیاست اتکا به وضع بحران پایدار برای ادامه قدرت تکرار می گردد، ضرورت سرنگونی انقلابی رژیم اسلامی نیز هر چه بیشتر عیان میشود. هنگامی که توفانهای انقلابی تازه نیروگرد می آورند، خامنه ای و بوش هر دو امیدوارند "بحران هسته ای" بهانه ای برای استقرار حکومت نظامی در جامعه ایران فراهم آورد. اما چنین اوضاعی چشم انداز جنگ داخلی را نیز برجسته میکند. در عین آنکه می باید فعالانه با ماجرا جویی اخیر بوش پسر مخالفت کنیم و اهداف واقعی آن را افشا کنیم، نباید لحظه ای فراموش کرد که تنها راهی که در آن توده های ایران ممکن است از خودشان دفاع کنند، سرنگونی رژیم اسلامی سرمایه داری است که بوش پدر در به قدرت رسیدنش کمک کرد تا جنبش تودهها را پیش از قبل سرکوب کند.

این نوشتار برای اولین بار در Class Nature of the Iranian Regime, Critique 43, Vol 35, No 3, December 2007 انتشار یافت. ترجمه آلمانی آن نیز در نشریه Linke zeitung به چاپ رسیده است.

http://www.socialistworker.co.uk/article.php?article_id=658 Six Key Facts about the Iranian Revolution:

<http://www.monthlyreview.org/nfte0406.htm> یادداشت سردبیر مانتلی ریویو در 20 اوت 2007

آلکس کالینیکوس در " مارکسیسم 2007" گفت: " ایران دموکراتیک ترین کشور در خاورمیانه است."

Jimmy Carter , Keeping Faith : Memoirs of President, Bantam Books, NY 1982

- ماجرای ایران کنترا <http://www.gwu.edu/~nsarchiv/NSAEBB210/index.htm>

در مخالفت با آخوندهایی که روسها از ایشان حمایت مالی و سیاسی میکرد و در خط اول جبهه مخالفت با انقلاب مشروطه بودند، انگلیس از گروهی حتی بنیادگراتر پشتیبانی میکرد که نه تنها با انقلاب بلکه با روسها مخالفت میکردند. اما پیوندهای انگلیس با بازرگانان بازار به معنای این بود که آنان نیز جناحی هوادار انگلیس در میان ملاهای مشروطه خواه داشتند

. این پیمانهای پنهانی تنها پس از انقلاب اکتبر 1917 علنی شد.

Algar, Hamid (tr. And ed.): Islam and Revolution : Writings and Declarations of Imam Khomeini ,(Bekeley , C.A.:Mizan Press, 1981).

The Communist Manifesto, Karl Marx and Frederik Engels

Anti-imperialism and Tehran: <http://www.cpgb.org.uk/worker/681/fringe%20iran.htm>